

# جامعه مدنی و دولت

سیمونه چمبرز، جفری کوپاشتاین

مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی  
اردیبهشت ۱۴۰۰

۱۵۷





# بنام خداوند جان و آفرینش



## جامعه مدنی و دولت

سیمونه چمبرز، جفری کوپاشتاين

مترجم: بهنام ذوقی رودسری

بنیان‌های نظری - تاریخی توانمندسازی حاکمیت و جامعه - ۷

مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی

اردیبهشت ۱۴۰۰



## فهرست مطالب

درآمد.....	۱
جامعه مدنی و دولت.....	۲
۱. جامعه مدنی جدا از دولت: آزادی تشکلیابی.....	۴
۲. جامعه مدنی در برابر دولت: سیاسی کردن امر غیرسیاسی.....	۶
۳. جامعه مدنی در گفتگو با دولت: سپهر عمومی.....	۸
۴. جامعه مدنی در حمایت از دولت: مدرسه‌های شهروندی.....	۹
۵. جامعه مدنی در مشارکت با دولت: حکمرانی بیشتر، حکومت کمتر.....	۱۲
۶. جامعه مدنی فراتر از دولت: جامعه مدنی جهانی.....	۱۴



## درآمد

جامعه مدنی به معنای اعم، حوزه‌ای فارغ از مداخلات دولت و نفع اقتصادی و محل ظهور و فعالیت انجمن‌ها و سازمان‌های داوطلبانه است که از رویه‌های اقناع و مجاب‌سازی بر اساس مدارای اجتماعی برای فعالیت بهره می‌گیرد. این مفهوم، از میانه دهه ۱۳۷۰ به تناوب در فضای فکری و دانشگاهی ایران مطرح بوده و مباحثات سیاسی زیادی نیز حول آن شکل گرفته است. جامعه مدنی به این مفهوم به عنوان یک از ارکان نوسازی و توسعه سیاسی پنداشته و تقویت و گسترش آن، در نسبت نزدیک با دموکراسی، مدنظر نیروهای سیاسی رفورمیست بوده است. اما این تلقی از جامعه مدنی در ساخت سیاسی و زمینه ایرانی سبب شده که جامعه مدنی اغلب در تقابل با حکومت یا قهر تاریخی نسبت به آن سنجیده شود. نظریه‌های جامعه‌شناسانی نظیر توکویل و دورکیم نیز که جامعه مدنی را سازوکاری برای حفاظت از فرد در مقابل استبداد سیاسی دولت قلمداد کرده‌اند مزید بر علت بوده است تا چنین تصویری از جامعه مدنی تئوریزه شود و از طرف دیگر، جهت‌گیری‌های حاکم در تضعیف و محدودسازی جامعه مدنی نیز خود از علل تثبیت چنین نسبتی بوده است.

اما نویسندگان مقاله پیش رو به تفکیک و تمایز شش چشم‌انداز نظری در نسبت دولت (state) و جامعه مدنی پرداخته‌اند و این بصیرت نظری را به دست می‌دهند که رابطه دولت و جامعه مدنی لزوماً از جنس تقابل، قهر یا طرد متقابل نیست. در این مقاله که برگرفته از «کتاب راهنمای نظریه سیاسی» از دانشگاه آکسفورد<sup>۱</sup> است، نویسندگان ضمن تشریح شش چشم‌انداز نظری مذکور، سیر تکوین و خودویژگی‌های هر یک از این چشم‌اندازها را تشریح کرده‌اند. این شش چشم‌انداز عبارتند از:

۱- جامعه مدنی جدا از دولت

۲- جامعه مدنی در برابر دولت

۳- جامعه مدنی در حمایت از دولت

۴- جامعه مدنی در گفت‌وگو با دولت

۵- جامعه مدنی در شراکت با دولت

۶- جامعه مدنی فراتر از دولت

به نظر می‌رسد برای ارائه درک جدیدی از رابطه دولت و جامعه در ایران که ملازم با به رسمیت شناختن ظرفیت‌ها و تنگناهای هر یک بوده و تعامل فعال و پویایی میان این جامعه و دولت پدید آورد، مقاله پیش رو مفید و موثر باشد.

مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی

## جامعه مدنی و دولت<sup>۱</sup>

سیمونه چمبرز<sup>۲</sup>، جفری کوپشتاین<sup>۳</sup>

جامعه مدنی چیست؟ امروزه توافقی همگانی وجود دارد مبنی بر اینکه جامعه مدنی به حوزه‌ای از حیات ارتباطی اشاره دارد که در آن اجباری وجود ندارد و از خانواده و نهادهای دولت جدا است. علاوه بر این، اغلب جامعه مدنی از اقتصاد متمایز دانسته می‌شود. اما در مورد اینکه این خط‌کشی‌ها در چه جایی باید انجام شوند، توافقی وجود ندارد. برخی متفکران و به‌ویژه لیبرال‌ها و لیبرتارین‌ها (والزر<sup>۴</sup>؛ لوماسکی<sup>۵</sup> ۲۰۰۲) اقتصاد را در جامعه مدنی جای می‌دهند. برخی متفکرین دیگر به‌ویژه متفکرین چپ‌گرا اقتصاد را از جامعه مدنی جدا می‌دانند (البته این امر به متفکرین چپ‌گرا محدود نمی‌شود) (کوهن<sup>۶</sup> و آراتو<sup>۷</sup> ۱۹۹۲؛ کین<sup>۸</sup> ۱۹۹۸). اما برخی دیگر روابط اقتصادی را تنها تا جایی در جامعه مدنی وارد می‌کنند که بخشی از حیات ارتباطی را دربرگیرد بنابراین به عنوان مثال روابط کاری و اتحادیه‌های صنفی می‌توانند بخشی از جامعه مدنی تلقی شوند ولی شرکت جنرال الکتریک یا مایکروسافت اینطور نیستند (پست<sup>۹</sup> و روزن‌بلوم<sup>۱۰</sup> ۲۰۰۲).

1 Chambers, Simone, & Kopstein, Jeffrey (2006). Civil society and the state. *The Oxford handbook of political theory*, Edited by John S. Dryzek, Bonnie Honig, and Anne Phillips. Oxford University Press, Oxford, 2006.

2 Simone Chambers

3 Jeffrey Kopstein

4 Walzer

5 Lomasky

6 Cohen

7 Arato

8 Keane

9 Post

10 Rosenblum



به‌رغم تفاوت‌ها در مرزهای تبیینی، توجه فعلی به جامعه مدنی غالباً بر حیات ارتباطی تمرکز دارد و نه بر روابط بازاری یا مبادله‌ای. تعداد اندکی از نظریه‌پردازان جامعه مدنی (حتی لیبرترین‌ها) متمایل هستند که جنرال الکترونیک یا میکروسافت را به عنوان کانون‌هایی از فعالیت مدنی بدون اجبار مورد مطالعه قرار دهند. این مساله نشان‌دهنده تغییر مسیری چشمگیر از نظریات کلاسیک مربوط به جامعه مدنی است که به عنوان مثال در آثار فرگوسن<sup>۱</sup>، اسمیت<sup>۲</sup> یا هگل یافت می‌شود (فرگوسن<sup>۳</sup> ۱۹۹۵؛ اسمیت<sup>۴</sup> ۱۹۷۶؛ هگل<sup>۵</sup> ۱۹۹۱). هم نظریه‌پردازان کلاسیک و همچنین نظریه‌پردازان معاصر، جامعه مدنی را سپهری متمایز از دولت می‌دانند که رابطه خاصی با دولت دارد. اما در قرن‌های هجدهم و نوزدهم، طبیعی بود که آزادی سپهر اقتصادی در برابر دولت بود (که به سختی به دست آمده بود) مورد مطالعه، تحلیل، بررسی و نقد قرار گیرد. امروزه نظریه‌پردازان جامعه مدنی توجه چندانی به آزادی اقتصادی ندارند (اگرچه این آزادی اغلب یک پیش‌فرض دانسته می‌شود) بلکه قدرت و نقش آزادی ارتباطی در برابر دولت است که (به دلایلی که بعداً ذکر می‌کنیم) نیازمند مطالعه، تحلیل، بررسی و نقد هستند. ما در مورد چه ارتباط‌هایی بحث می‌کنیم؟ انواعی از ارتباطات که پژوهشگران بر آن‌ها تمرکز می‌کنند (اینکه آیا جوامعی هماهنگ هستند، سازمان‌های مردم‌نهاد هستند یا جنبش‌های اجتماعی) نشانه‌ای از دریافت‌های متفاوت از رابطه جامعه مدنی با دولت هستند. در بخش پیش‌رو ما شش رابطه بین دولت و جامعه مدنی را بررسی می‌کنیم تا گستره بحث فعلی حول جامعه مدنی را نشان دهیم:

۱- جامعه مدنی جدا از دولت

۲- جامعه مدنی در برابر دولت

۳- جامعه مدنی در حمایت از دولت

۴- جامعه مدنی در گفت‌وگو با دولت

۵- جامعه مدنی در شراکت با دولت

۶- جامعه مدنی فراتر از دولت

این شش چشم‌انداز در مورد روابط بین جامعه و دولت با هم ناسازگار نیستند و همچنین لزوماً با هم رقابتی ندارند. همان‌طور که بعداً توضیح خواهیم داد، اعتقاد همزمان به تعدادی از این دیدگاه‌ها امکان‌پذیر است. آن‌ها نماینده شیوه‌های مختلف پاسخ به این پرسش هستند: «در رابطه بین دولت و جامعه مدنی چه چیزی مهم یا جالب توجه است؟» در هر مورد ما پرسش‌های تجربی را بررسی می‌کنیم که با مفصل‌بندی نظری این رابطه همبستگی دارد.

1 Ferguson  
2 Smith  
3 Ferguson  
4 Smith  
5 Hegel

## ۱. جامعه مدنی جدا از دولت: آزادی تشکلیابی

جامعه مدنی سپهری جدا از دولت است. جامعه مدنی سپهری است که در آن افراد گرد هم می‌آیند، گروه‌هایی می‌سازند، اقدام‌های مشترکی انجام می‌دهند، منافع مشترکی دارند، گاهی در مورد مسائل مهم و گاهی در مورد مسائلی که زیاد هم مهم نیستند بحث می‌کنند.

کلیساهای، انجمن‌های بولینگ، انجمن‌های خدماتی، باشگاه‌های شطرنج و گروه‌های حامی منافع عمومی بخشی از جامعه مدنی هستند. اما مجلس‌های قانون‌گذار، ارتش، پلیس، مدیریت دولتی و دادگاه‌ها جزئی از جامعه مدنی نیستند (کیملیکا<sup>۱</sup> ۲۰۰۲). هنگام تفکر در مورد جامعه مدنی به عنوان بخشی از دولت، سه ویژگی برجسته به چشم می‌خورد: ماهیت داوطلبانه بودن مشارکت، کیفیت جمعی فعالیت‌ها و ویژگی سلبی مرزهای جامعه مدنی. ویژگی مهم جامعه مدنی، عضویت نیست بلکه عضویت داوطلبانه است. پیوستن به یک کلیسا، شرکت در یک انجمن اولیا و مربیان، اهدای پول برای کمک به سیل‌زدگان، تشکیل یک انجمن کتاب‌خوانی از جمله کارهایی هستند که ما تصمیم به انجامشان می‌گیریم و توسط قانون ملزم به انجامشان نیستیم. در مقابل، ما در یک دولت به دنیا آمده‌ایم و قوانینی اجباری بر ما حاکم هستند. اگرچه گاهی اوقات خروج یک گزینه است ولی اغلب این گزینه همانقدر بی‌معنی است که بیرون پریدن از یک کشتی به دریا (هیوم<sup>۲</sup> ۱۹۷۲، ۳۶۳). البته می‌توانیم اینطور هم فکر کنیم که در کلیساهایی به دنیا آمده‌ایم که برای خروج هزینه‌های بالایی وضع می‌کنند و با این وجود برخی از ما به درون کشتی می‌پریم و پاسپورتمان را تحویل می‌دهیم. از دیدگاه جامعه‌شناختی، تمایز اختیاری/غیراختیاری می‌تواند مشکل‌آفرین باشد. اما به عنوان یک مساله حقوقی، حفظ این تمایز تا حدودی ساده‌تر است: از یک سو، تا زمانی که در یک دولت زندگی می‌کنیم (با استثنای بسیار اندک) نمی‌توانیم تصمیم بگیریم که از حوزه قوانینی که به طور مشروعی وضع شده‌اند خارج شویم، از سوی دیگر، انجمن‌ها نمی‌توانند از زور و اجبار استفاده کنند تا اعضای خود را حفظ کنند.

ویژگی دوم جامعه مدنی، کثرت‌گرا بودن است. دولت وظیفه دارد منافع جمعی و خیر عمومی را دنبال کند، اما افراد در جامعه مدنی گرد هم می‌آیند تا اهداف تكثرگرایانه و منافع خاص گروهی را دنبال کنند که برخی از آن‌ها ممکن است کالاهای عمومی هم باشند. بنابراین ما باشگاه سیرا<sup>۳</sup> را می‌بینیم که منافع عمومی را دنبال می‌کند در حالی که یک باشگاه کتاب علمی تخیلی به دنبال منافع تكثرگرایانه است. اما از دیدگاه جامعه مدنی به عنوان یک کل، هر هدفی (چه حمایت از محیط زیست و چه لذت بردن از یک رمان خوب در مورد سفر به زمان) هدفی خاص یک گروه است.

ویژگی نهایی جامعه مدنی که جدا از دولت تصور شود، این است که در چارچوبی فضایی درک می‌شود. از همه مهم‌تر ایجاد مرز است و نه مقرر کردن اینکه چه چیزی می‌تواند درون مرز قرار گیرد. مرز لزوماً سلبی است و در وهله اول با این هدف طراحی شده است تا دولت را بیرون نگه دارد و نه اینکه چیزی را درون خود حفظ کند. این امر برای پژوهش‌های در مورد جامعه مدنی یک پرسش جالب به پیش می‌کشد. آیا مرزهای جامعه مدنی باید منطبق بر خطوط حقوقی،

1 Kymlicka  
2 Hume

۳. Sierra Club: نام یک یک گروه محیط زیستی است.

مفهومی یا جامعه‌شناختی درک شود؟ پژوهشگران علوم اجتماعی اغلب در زمینه‌هایی در مورد جامعه مدنی بحث می‌کنند که فاقد مرزهای حقوقی قدرتمند است. به عنوان مثال در چین افراد همیشه گرد هم جمع می‌شوند و گروه‌هایی ایجاد می‌کنند که از محفل‌های روشنفکری تا باشگاه‌های خوانندگی را دربرمی‌گیرند (هانگ<sup>۱</sup> ۱۹۹۳). این گروه‌ها داوطلبانه هستند به این مفهوم که هیچ کس مجبور نیست به آن‌ها بپیوندد. آن‌ها مجموعه متکثری از منافع شهروندان را نمایندگی می‌کنند و اغلب از دولت کاملاً مستقل هستند و درنهایت اینکه این گروه‌ها عملکردهای مهمی را انجام می‌دهند که توسط دولت انجام نمی‌شوند. از یک دیدگاه جامعه‌شناسانه، صحبت در مورد جامعه مدنی چین منطقی است و درحقیقت متون بسیاری در مورد این موضوع وجود دارد. اما از دیدگاه حقوقی این مساله منطقی نیست. بقای جامعه مدنی بر اساس تعمد نیست بلکه بر اساس قصور و تحمل دولت است. برای اینکه جامعه مدنی به مفهومی واقعی از دولت جدا باشد، دولت باید توسط حاکمیت قانون مقید باشد به طوری که حاکمیت قانون مداخله دولت را به شکل معنی‌داری محدود سازد. این معنی از «جدا بودن» ریشه‌های لیبرالی مشخصی دارد.

مدلی ضمنی که بیشتر نظریه‌پردازان جامعه مدنی با آن کار می‌کنند از تجربه تاریخی خاص و توالی‌های توسعه غرب، به‌ویژه اروپای غربی می‌آید (ارنبرگ<sup>۲</sup> ۱۹۹۹). در این مدل، تاسیس جامعه مدنی مستلزم این بود که ابتدا سپهر عمومی و خصوصی از حوزه اقتدار جدا شوند. در مثال اروپا، ایجاد اقتدار عمومی جدا از اقتدار خصوصی شامل حرکت از حاکمیت فئودال (که در آن تمامی اقتدار به مفهومی «خصوصی» یا شخصی بود) به سوی دولت استبدادی بود که در آن مرکزیت اقتدار به تدریج از شخص حاکم و ملتزمین او جدا شده بود. ایجاد حوزه‌های عمومی و خصوصی جدا از هم درنهایت فضایی برای پدیداری جامعه مدنی فراهم ساخت تا بتواند تضمین‌های قضایی و حمایت‌هایی خاص در برابر مداخله دولت را مطالبه کند (پوگی<sup>۳</sup> ۱۹۷۸). پدیداری سپهری از فعالیت بین خانواده و دولت با به‌رسمیت شناختن این سپهر توسط قانون رابطه نزدیکی داشت. آیا این امر بدین معنی است که صحبت از جامعه مدنی خارج از زمینه یک قانون اساسی لیبرال منطقی نیست؟ از یک سو، حتی در زمینه‌های ناامن و با نامساعدترین شرایط حقوقی نیز انجمن‌هایی شکل می‌گیرند. بدین مفهوم می‌توان گفت که جامعه مدنی به عنوان یک پدیده رفتاری تقریباً در تمامی جوامع مدرن وجود دارد. اما اگر وجود این رفتار وابسته به تحمل شدن آن توسط دولت است، اگر این رفتار از روی قصور تحمل شود و نه از روی تعمد، اگر انجمن‌ها هیچ تضمینی نداشته باشند که دولت فعالیت‌های آنان را به شیوه‌ای استبدادی سرکوب نخواهد کرد، اگر تنها انجمن‌هایی که با دولت روابط دوستانه‌ای داشته باشند توسط دولت تحمل شوند، در این وضعیت، جامعه مدنی به عنوان یک سپهر دارای محدودیت با مرزهایی مشخص کمتر قابل قبول خواهد بود. مدل جامعه مدنی به عنوان سپهری جدا از دولت تا حدود زیادی به نظام قانون اساسی لیبرال وابسته است. کسانی که به جدا بودن جامعه مدنی علاقه‌مند هستند، اغلب به تضمین‌های قانونی اساسی در جهت آزادی انجمن‌ها توجه دارند (لوماسکی<sup>۲۰۰۲</sup>، کاتب ۱۹۹۸). در اینجا بحث تنها در مورد مرزهاست ولی این بحثی است که به دموکراسی‌های لیبرال محدود است. درحالی‌که حیات ارتباطی در همه جا وجود دارد، مرزهای حقوقی قدرتمند برای چنین حیاتی در

1 Huang

2 Ehrenberg

3 Poggi

همه جا وجود ندارد. اما تفکر در مورد جامعه مدنی به عنوان سپهری که لزوماً از دولت جدا است، تنها یکی از راه‌های مختلف برای تفکر در مورد رابطه بین جامعه مدنی و دولت است. در مسیر فاصله گرفتن از استعاره فضایی، ما همچنین از تبیین قضایی از جامعه مدنی نیز دور می‌شویم (اما هرگز به طور کامل از این تعریف جدا نمی‌شویم).

## ۲. جامعه مدنی در برابر دولت: سیاسی کردن امر غیرسیاسی

اغلب به انقلاب‌های سال ۱۹۸۹ به عنوان آغازگر رنسانسی در متون مربوط به جامعه مدنی مراجعه می‌شود. جامعه مدنی در این نقش خود صرفاً سپهری جدا از دولت نیست بلکه به عنوان «عاملی» تصور می‌شود که با دولت رابطه متقابل دارد و در واقع در ضدیت با دولت قرار دارد. روایتی که مطرح می‌شود این است که یک دولت استبدادی برای ثبات خود به شهروندانی نیاز دارد که از آن‌ها سیاست‌زدایی شده باشد. منافع دولت در اینجا است که به طور فعالی از شکل‌گیری سازمان‌های جامعه مدنی جلوگیری کند، حتی سازمان‌هایی که در ظاهر بی‌خطر به نظر می‌رسند. بنابراین، تا زمانی که حکومت‌ها پایدار باشند، جامعه مدنی محدودی وجود دارد یا اصلاً جامعه مدنی وجود ندارد. تحت حکومت مستبدترین رژیم‌ها، جامعه مدنی تقریباً در دسته‌بندی‌های جامعه‌شناختی نیز وجود ندارند چه رسد به دسته‌بندی‌های قضایی. مثال مخالفت‌ها در اروپای شرقی تحت حاکمیت کمونیسم بسیار آموزنده است. مفهوم شناخته شده «ضدسیاست» جورج کنراد<sup>۱</sup> که مبنی بر این است که مردم در جوامع استبدادی تلاش می‌کنند تا فضاهای کوچک مستقلی ایجاد کنند، فراخوانی بود برای اینکه شهروندان به شکلی زندگی کنند که گویی دولتی در کار نیست (کنراد ۱۹۸۴). کنراد یک جامعه مدنی معمولی را چه در مفهوم جامعه‌شناختی و چه به مفهوم قضایی آن فراتر از قلمرو امکان می‌دانست. به همین ترتیب، مقاله کلاسیک واسلاو هاول<sup>۲</sup> یعنی «قدرت بی‌قدرتان» در مورد ظرفیت افراد جدا مانده از هم در مقاومت علیه حکومت از طریق کنش‌های «هرروزه» و نه از طریق حیات ارتباطاتی سخن می‌گفت (هاول ۱۹۸۵). اگرچه هم کنراد و هم هاول امیدوار بودند که این مقاومت و عمل‌های کوچک مستقل (عمل‌هایی که به معنای «زندگی کردن در حقیقت» بودند) در بلندمدت باعث سقوط حکومت استبدادی شوند، آنان در جهان کمونیست پیش‌بینی نمی‌کردند که جامعه کوتاه‌مدت هیچ تأثیری بر حکومت بگذارد. «زندگی کردن در حقیقت» به عنوان یک گرایش فردی و شخصی ارتباط اندکی با سازماندهی داشت یا اصلاً ارتباطی نداشت و خارج از مرزهای چیزی قرار می‌گرفت که معمولاً به عنوان جامعه مدنی شناخته می‌شد.

اما یادآوری این امر مهم است که مقاله‌های کنراد و نیز هاول خیلی زود هنگام و در دوره‌ای نوشته شده بودند که به نظر می‌رسید امید اندکی به تغییر در منطقه وجود داشته باشد. اصلاحات در اتحاد جماهیر شوروی پس از ۱۹۸۵ توسط گورباچف آغاز شدند. این سیاست‌ها در آستانه وضع حاکمیت قانون متوقف شدند اما باز هم آزادی بیان و تشکلیابی بیشتری را امکان‌پذیر ساختند و منجر به این شدند که برخی نظریه‌پردازان نوعی مفهوم‌پردازی جامعه‌شناختی را در تضاد با مفهوم‌سازی کاملاً حقوقی از جامعه مدنی به‌کارگیرند. با اینکه انجمن‌های خارج از حزب توسط حکومت

1 George Konrad

2 Vaclav Havel

به رسمیت شناخته نمی‌شدند یا حتی غیرقانونی بودند ولی این طور استدلال می‌شد که از آن جایی که وجود داشتند باید به عنوان جامعه مدنی شناخته شوند.

در حقیقت، برخی نظریه‌پردازان و جامعه‌شناسان استدلال می‌کردند که حوزه قدرت حکومت استبدادی هیچ‌گاه به میزانی که ادعا می‌کند کامل نیست (مور<sup>۱</sup> ۱۹۵۴). نه تنها کلیساها در بسیاری از این جوامع قادر بودند تا سطحی از استقلال حقوقی را حفظ کنند، بلکه گروه‌های مختلفی از جنبش همبستگی در لهستان گرفته تا گروه‌های محیط زیستی در مجارستان و آلمان شرقی تا گروه‌های جوانان و باشگاه‌های موسیقی مردمی در سراسر این منطقه توانستند منابع گروهی و حتی عملکردهای اجتماعی خود را حفظ کنند. زمانی که حکومت‌ها نشانه‌هایی از ضعف از خود نشان دادند (به‌ویژه در سال ۱۹۸۹) این گروه‌ها به سرعت به میانه میدان آمدند و نقش حقیقی تاریخی خود را ایفا کردند. آنان نه تنها مسئولیت «سنگربندی‌ها» را برعهده گرفتند بلکه در مذاکرات نیز شرکت کردند و راه را برای خروج نسبتاً آرام مدنی از خود در برابر دولت دفاع کردند (کنی<sup>۲</sup> ۲۰۰۲). این یک صورت‌بندی قدرتمند از بحث جامعه مدنی در برابر دولت است. روایتی که این صورت‌بندی ارائه می‌کند این است که گروه‌های مدنی انعطاف‌پذیر تحت شرایطی خاص قادرند تا در برابر نهادهای سرکوب‌گر حکومتی از خود دفاع کنند. ذکر این نکته مهم است که با اینکه برخی پژوهشگران براندازی کمونیسم را به جامعه مدنی نسبت داده‌اند، برخی دیگر قدرت جامعه مدنی به عنوان ابزاری برای پیشرفت انقلابی به سوی دموکراسی را زیر سوال برده‌اند. جامعه مدنی احتمالاً حکومت استبدادی را تضعیف کرده و به چالش کشیده است ولی میراث ضعف سازمانی و فقدان اعتماد، ضعف جامعه‌های مدنی پسا کمونیستی امروزین در برابر دولت را برجسته می‌سازند (هووارد<sup>۳</sup> ۲۰۰۳). آیا ممکن است اینطور باشد که جامعه مدنی به حدی قدرتمند بود که موفق به براندازی کمونیسم شود ولی قدرت نداشت که در دموکراسی بقاء یابد؟ یک پرسش فراتر و حتی جالب‌تر این است که آیا نوع پویایی‌های جامعه مدنی در برابر دولت که در اواخر دوره کمونیسم وجود داشت، برای دموکراسی مناسب است؟ تظاهرات خیابانی در سال ۱۹۸۹ به پایین کشیدن حکومت‌های کمونیستی کمک کردند. اما این پرسش باقی می‌ماند: آیا چیزی که برای نابودی دیکتاتوری‌ها مناسب است، برای حفظ دموکراسی هم خوب است؟

نظریه‌پردازان و جامعه‌شناسان بر سر این توافق ندارند که آیا یک جامعه مدنی منازعه‌جو برای دموکراسی خوب است. اگر فعالیت از طریق نهادهای رسمی حکومتی نشانه‌ای از یک دموکراسی باثبات و سالم است، پس اینکه جامعه مدنی خود را به شکل اعتراض‌ها و تظاهرات خیابانی بروز بدهد لزوماً ثبات سیاسی یا سیاست‌گذاری عمومی خوبی ایجاد نمی‌کند (پریرا<sup>۴</sup>، ماراوال<sup>۵</sup> و پرزورسکی<sup>۶</sup> ۱۹۹۳). برخی دیگر (با استفاده از داده‌های مربوط به گذارهای پسا کمونیستی) بیان می‌کنند که زمانی که نهادهای دموکراتیک سنتی اعتبار خود را از دست می‌دهند یا عملکرد

1 Moore

2 Kenney

3 Howard

4 Pereira

5 Maravall

6 Przeworski

مناسبتی ندارند، اعتراض‌ها می‌توانند به عنوان واسطه‌ای گفتگویی بین جامعه مدنی و دولت عمل کنند. اعتراض تحت این شرایط می‌تواند به یک الگوی رفتاری قاعده‌مند و معتبر تبدیل شود. زمانی که این امر عادی و مشروع شناخته شود و زمانی که به فعالیتی روتین و حتی نهادی بدل شود و اگر شامل خشونت یا ایدئولوژی‌های ضددموکراتیک نباشد، «مشارکت سیاسی نامتعارف ولی نهادی شده نشانه‌ای از تثبیت دموکراتیک یا سرزندگی دموکراتیک است» (اکیرت<sup>۱</sup> و کوبیک<sup>۲</sup>، ۱۹۹۹، ۱۹۴).

### ۳. جامعه مدنی در گفتگو با دولت: سپهر عمومی

تعداد فزاینده‌ای از نظریه‌پردازان دموکراتیک بیان می‌کنند که تفکر در مورد جامعه مدنی در گفتگویی خلاقانه و نقادانه با دولت سودمند است. نشانه بارز این گفتگو نوعی از مسئولیت‌پذیری است که در آن دولت باید در پاسخ به صداهای چندگانه و متکثر در جامعه مدنی، از فعالیت‌های خود دفاع کند، آن‌ها را توجیه کند و در مجموع در قبال فعالیت‌هایش توضیح دهد. در این دیدگاه در مورد رابطه بین جامعه مدنی و دولت که یورگن هابرماس آن را به بهترین نحو بیان می‌کند، جامعه مدنی به عنوان سپهر عمومی به موضوع اصلی بدل می‌شود. سپهر عمومی به عنوان دنباله جامعه مدنی درک می‌شود. سپهر عمومی جایی است که ایده‌ها، منافع، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌هایی که درون جامعه مدنی شکل گرفته‌اند، بیان می‌شوند و بر سیاست تاثیر می‌گذارند (هابرماس، ۱۹۹۶، ۳۶۷).

منازعه تاریخی برای شکل دادن به سپهری جدا از دولت منجر به ایجاد آرای عمومی می‌شود که آن نیز از دولت جداست. در وهله اول عملکرد سیاسی آرای عمومی صرفاً نقادی عمومی است. اما زمانی که نقش آفرینان دولتی شروع می‌کنند که به صدای آرای عمومی توجه کنند، نقش جدید و قدرتمندتری به تصور می‌آید. «از آن جا که به طور قانع کننده‌ای ادعا می‌شود در ذات کندوکاو غیراجباری آنچه که هم صحیح و هم بر حق باشد، بحث عمومی نقادانه مردم قرار دارد، بنابراین روشن است که نوعی از قانون‌گذاری که به آرای عمومی توسل دارد را نمی‌توان سلطه نامید» (هابرماس، ۱۹۹۳، ۸۲). بحث نقادانه در سپهر عمومی به آزمونی برای مشروعیت بدل می‌شود. فرض خوشبینانه‌ای که در اینجا وجود دارد این است که نابرابری و سلطه نمی‌توانند در برابر موشکافی مردمی آگاه و با ذهنیتی مدنی بقا یابند. این تصور از رابطه ایده‌آل بین جامعه مدنی و دولت اغلب به عنوان چارچوبی برای نقد روابط فعلی بین دولت و جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرد و نه به عنوان هدفی قابل دستیابی. مساله به این بدل می‌شود که چگونه می‌توان سپهری عمومی را ایجاد و حفظ کرد که عملکرد یک طرف دیالوگ انتقادی را انجام دهد.

در حالی که آزادی بیان و تشکلیابی شرایطی ضروری برای یک سپهر عمومی قدرتمند هستند، این شرایط کافی نیستند. «ضمانت‌های بنیادین قانون اساسی به تنهایی نمی‌توانند سپهر عمومی و جامعه مدنی را در برابر انحرافات حفظ کنند. ساختارهای ارتباطی سپهر عمومی باید توسط یک جامعه مدنی نیرومند فعال نگه داشته شوند» (هابرماس، ۱۹۹۶، ۳۶۸). دولت مسئولیت حفظ یک سپهر عمومی دموکراتیک موثر را برعهده ندارد بلکه این وظیفه به دوش اعضای جامعه مدنی است. تنها زمانی که نقش آفرینان به طور آگاهانه تلاش می‌کنند تا با مشارکت خود، سپهر عمومی

1 Ekiert

2 Kubik

را بهبود داده، گسترش دهند و آن را متحول سازند، سپهر عمومی می‌تواند رشد کند. بین کسانی که صرفاً «کاربر» سپهر عمومی هستند و در محل‌های اجتماع عمومی که از قبل وجود داشته‌اند برای پیگیری اهداف سیاسی خود استفاده می‌کنند و تمایل چندانی به خود رویه‌ها ندارند و کسانی که «سازنده» سپهر عمومی هستند و در روند پیگیری اهداف با گرایش‌های خاص خود به بسط دموکراسی علاقه‌مند هستند، تمایزی وجود دارد. هابرماس همراه با کوهن<sup>۱</sup> و آراتو<sup>۲</sup> جنبش‌های اجتماعی جدید را به عنوان خلاق‌ترین نقش‌آفرینان در سپهر عمومی بازمی‌شناسد (هابرماس ۱۹۹۶، ۳۷۰؛ کوهن و آراتو ۱۹۹۲).

جنبش‌های اجتماعی که تمایل دارند رابطه‌ای گفتگویی با دولت برقرار سازند، راهبردهایی تهاجمی و دفاعی در برابر دولت به کار می‌گیرند. گروه‌ها به شکل تهاجمی تلاش می‌کنند تا بر دولت و اقتصاد تأثیر بگذارند. بنابراین، به طور مثال جنبش‌های محیط زیستی تلاش می‌کنند تا بر قانون‌گذاری تأثیر بگذارند، به آزادی عمومی شکل دهند و رشد اقتصادی را محدود سازند. اما در همین زمان، جنبش محیط زیستی به طور آگاهانه در بسط حیات ارتباطی، در تشویق مردم به مشارکت، در توسعه فرم‌های جدید و خلاقانه بحث و گفتگو سهیم بوده است. این نوع از فعالیت، شهروندان درون جامعه مدنی را توانمندسازی می‌کند، به حفظ استقلال کمک می‌کند و با اعطای ابزارهای موثری به شهروندان برای شکل دادن به جهان، دموکراسی را بسط می‌دهد و تقویت می‌کند. بنابراین، جنبش‌های اجتماعی موثر نه تنها به اهداف سیاست‌گذاری دست می‌یابند، بلکه دستیابی به اهداف سیاست‌گذاری به تقویت نقش جامعه مدنی به عنوان شریک گفتگویی انتقادی با دولت وابسته است. این جنبش‌ها دولت را «مجبور می‌کنند» به اینکه به تمایلات، دغدغه‌ها و صداهای جدید پاسخ دهد. جنبش‌های اجتماعی بین جامعه مدنی به عنوان مخالف دولت و جامعه مدنی در حمایت از دولت معلق مانده‌اند.

اما پرسشی که طبیعتاً پیش می‌آید این است: چه زمانی مخالفت انتقادی باعث تقویت دموکراسی و ادعای آن مبنی بر مشروعیتش می‌شود و چه زمانی به سقوط دموکراتیک منجر می‌شود؟ چه زمانی گروه‌های مدنی ستیزه‌جو که علیه دولت فعالیت می‌کنند به مردمی که دموکراسی را حفظ می‌کنند، فضیلت‌های مدنی تزریق می‌کنند و چه زمانی با همان هیجانی که دیکتاتوری‌ها را براندازی می‌کنند، مردم را به براندازی دموکراسی هدایت می‌کنند؟ پس از این به مساله رابطه بین جامعه مدنی و گرایش‌های عمومی می‌پردازیم.

#### ۴. جامعه مدنی در حمایت از دولت: مدرسه‌های شهروندی

علاوه بر سه مسیری که ما تا اینجا به عنوان رشته‌های محوری بحث فعلی در مورد رابطه بین جامعه مدنی و دولت بررسی کردیم، یک مسیر چهارم نیز وجود دارد که به‌ویژه در زمینه آمریکا قدرت بیشتری دارد. این دیدگاه بر محور تحلیل نئوتوکوبیلی از شرایط لازم برای ثبات است. «جامعه مدنی با ایجاد ارتباط بین افراد جدا از هم در بافت گروهی بزرگ‌تر، روابط اجتماعی و یک حس الزام متقابل می‌سازد و مردم متفرق را به اهدافی فراتر از منافع شخصی‌شان پیوند

1 Cohen

2 Arato

می‌دهد. این پیوندهای متقابل که در جامعه مدنی پرورش یافته‌اند، سرچشمه حیات دموکراتیک هستند» (ابرلی<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰، ۷-۸). لیبرال‌ها و محافظه‌کاران یک‌صدا از این ایده دفاع کرده‌اند و از اثرات مساعد یک جامعه مدنی قدرتمند بر ایجاد ذهنیت مدنی در بین مردم حمایت کرده‌اند.

از این دیدگاه، رابطه بین جامعه مدنی و دولت پیچیده است و اغلب نمایانگر یک پویایی آمیخته به عشق و نفرت است. از سوی دیگر، لیبرال‌ها و محافظه‌کارها هر دو به این درک رسیده‌اند که کارایی دموکراسی لیبرال به بازتولید گرایش‌های ضروری دموکراتیک وابسته است. دموکراسی بدون دموکرات‌ها گزاره‌ای متزلزل است. برخلاف آنچه کانت می‌اندیشید، ما با داشتن فرض رقابتی بین اهریمنان نمی‌توانیم یک جامعه سیاسی قدرتمند بسازیم. در عوض باید به ایجاد هویت و القای ارزش‌ها توجه داشته باشیم. از این چشم‌انداز، جامعه مدنی عملکرد تقویت و حمایت از دولت را انجام می‌دهد. از سوی دیگر، میزان مشخصی از خصومت نسبت به دولت نیز وجود دارد. برای بسیاری از کسانی که در این سنت می‌نگارند، دولت یکی از نیروهایی است که در زوال جامعه مدنی به عنوان مکانی برای احیای مدنی نقش دارد. بنیامین باربر<sup>۲</sup> می‌نویسد «آمریکایی‌ها در حال حاضر با انتخابی مواجه هستند بین یک حکومت بسیار بزرگ و پدرمآب و یک بازار خصوصی که به طور رادیکالی به خودش مشغول است و به وضعیت آنارشیستی نزدیک است» (باربر ۱۹۹۵، ۱۱۴).

گاهی این استدلال‌ها به حملاتی آشکار به «دولت بزرگ» بدل می‌شوند ولی حتی پژوهشگران لیبرال و دست چپی در مورد بوروکراتیزه شدن زندگی شهروندان در دولت رفاه ابراز نگرانی می‌کنند. این شکل از بوروکراتیزاسیون نقض غرض است. برای اینکه دولت به وظایف خود عمل کند به شهروندانی نیاز دارد که تمایل و توانایی داشته باشند که چشم‌اندازی با ملاحظات مربوط به خیر عمومی را اتخاذ کنند. دولتی که مداخله بیش از حد انجام دهد و از اعتدال خارج باشد، ظرفیت شهروندان در به عهده گرفتن مسئولیت‌های مدنی که از آن‌ها خواسته می‌شود را تضعیف می‌کند. درحالی که از دیدگاه جامعه مدنی جدا از دولت، حیات ارتباطی به عنوان سپهر مقاصد متکثر دیده می‌شود، اما از دیدگاه جامعه مدنی در حمایت از دولت، حیات ارتباطی هم به عنوان سپهر تکثرگرایی دیده می‌شود و هم سپهری که ارزش‌هایی مشترک ایجاد می‌کند (ابرلی ۲۰۰۰). نتیجه پیگیری مقاصد متکثر در تشکلیابی و همکاری با دیگران، ایجاد یک فرهنگ مشترک است که می‌تواند از تکثرگرایی فراتر رود و روابط درون جامعه را ایجاد کند. گفته می‌شود که از طریق مشارکت تشکلی یافته، فضیلت‌هایی کسب می‌شود، از جمله مدارا، همکاری، احترام و کنش و واکنش متقابل (وارن ۲۰۰۱). این استدلال بیان می‌کند که اگرچه تجربه حیات ارتباطی به اهداف متفاوتی معطوف است (برای برخی بولینگ، برای برخی دیگر ایثار دینی و روابط همسایگی عادلانه برای برخی دیگر)، این تجربه یک درس شهروندی است. تجربه حیات ارتباطی به تعهدی به اقدام‌های مشترک دموکراسی لیبرال برگردانده می‌شود (پاتنام ۲۰۰۰). این یک استدلال مبتنی بر دست نامرئی است که در مورد حیات ارتباطی به کار می‌رود.

بحث‌ها و منازعات درون این دیدگاه در چهار دسته‌بندی عمده قرار می‌گیرند. اولین منازعه به این پرسش مربوط است که آیا جامعه مدنی در دموکراسی‌های لیبرال مستحکم است یا در یک دولت دچار زوال. این بحث بیشتر معطوف به

1 Eberly

2 Benjamin Barber



فرهنگ آمریکایی است ولی همچنین به شکل‌گیری یک پروژه تحقیقاتی تجربی منجر شده است که تعهد مدنی در سراسر جهان را بررسی می‌کند (پاتنام ۲۰۰۰؛ وربا<sup>۱</sup>، شولوزمن<sup>۲</sup> و بردی<sup>۳</sup> ۱۹۹۵؛ اسکاچپول<sup>۴</sup> ۱۹۹۹). دومین حوزه بحث به این امر معطوف است که آموزش چه نوعی از ارزش‌ها مورد نیاز است و این ارزش‌ها در چه جایی و به چه شکلی باید ترویج داده شوند. در اینجا سیاست‌گذاری آموزشی و همچنین حمایت دولت از کمک کردن مالیات‌دهندگان به ارائه خدمات اجتماعی توسط کلیساها به مسائل محوری بحث بدل می‌شوند (مکدو<sup>۵</sup> ۱۹۹۶). این امر طبیعتاً به سومین حوزه مجادله منتهی می‌شود: چه زمانی جامعه مدنی به عنوان مدرسه شهروندی در برابر جامعه مدنی به عنوان سپهر آزادی قرار می‌گیرد؟ چه زمانی این توقع (که گاهی توسط دولت در فرم یارانه و سیاست‌های توانمندسازی حمایت می‌شود) که انجمن‌ها نوع درستی از ارزش‌ها را آموزش دهند، محدودیت‌های مداخله‌ای بر آزادی تشکلیابی اعمال خواهد کرد (روزنبلوم ۱۹۹۸)؟ آیا ما باید تنها انجمن‌هایی را ارزشمند بدانیم که شهروندی دموکراتیک را ترویج می‌کنند یا آیا چنین تبعیضی باعث تضعیف ارزش‌های تکثرگرایی و آزادی تشکلیابی می‌شود؟ آخرین مجموعه از مسائل مربوط به متون احیای مدنی، چیزی را به پرسش می‌کشد که به نظر می‌رسد فرض بنیانی این استدلال باشد. بخش اعظم این متون فرض می‌گیرند که مشارکت در جامعه مدنی چیز خوبی است. بی‌تفاوتی و فردگرایی خودمحور، دشمن دموکراسی هستند. بنابراین، تاکید بر مشارکت است و نه بر اینکه شهروندان به چه نوع گروه‌هایی می‌پیوندند. این متون نتوانسته‌اند این احتمال را جدی بگیرند که چیزی به نام جامعه مدنی بد وجود داشته باشد (چمبرز<sup>۶</sup> و کوپ‌اشتاين<sup>۷</sup> ۲۰۰۱).

تفاوت اساسی میان جامعه مدنی خوب و بد این است که جامعه مدنی خوب ارزش‌های ضروری برای ثبات و کیفیت دموکراسی را تقویت می‌کند و جامعه مدنی بد این ارزش‌ها را نابود می‌کند: ارزش کنش و واکنش متقابل. کنش و واکنش متقابل شامل به رسمیت شناختن شهروندان دیگر به عنوان کنش‌گرانی اخلاقی است که سزاوار مدنیت هستند، حتی کسانی که شخص با آنان عمیقاً مخالف است. جامعه مدنی بد از طریق ترویج نفرت، تعصب و احساسات منفی که در ذات اعمالی همچون پاکسازی نژادی و منظره‌های خشونت مدنی وجود دارد، این ارزش را به چالش می‌کشد. اما جامعه مدنی بد می‌تواند به مشارکت‌کنندگان «کالاهای» همکاری و اعتماد را عرضه کند. آنان به حسی از تعلق و معنی در زندگی‌شان دست می‌یابند. آنان حتی ممکن است (حداقل در بین خودشان) فضیلت‌های مدنیت و ایثار را نیز ایجاد کنند. از آنان خواسته می‌شود که از روزنه باریک منافع شخصی فراتر روند و چشم‌انداز گروه را اتخاذ کنند. اما این کالاها فقط درون گروه هستند و به خارج از مرزهای گروه منتقل نمی‌شوند (پاتنام ۲۰۰۰). جامعه مدنی همیشه چیز خوبی نیست. بر اساس نظرات تحلیل‌گران، کشور رواندا پیش از نسل‌کشی سال ۱۹۹۴ بیشترین تراکم حیات ارتباطی را در آفریقای سیاه داشت (ادواردز<sup>۸</sup> ۲۰۰۴، ۴۴). در دموکراسی‌های جدید پس از سال ۱۹۸۹، تعداد زیادی از گروه‌های

1 Verba  
2 Scholzman  
3 Brady  
4 Skocpol  
5 Macedo  
6 Chambers  
7 Kopstein  
8 Edwards

مدنی مروج نفرت وجود داشتند و به میزان زیادی سرمایه اجتماعی بد تولید کردند. برخی پژوهشگران فکر می‌کردند که آیا نسبت به این وضعیت با بسیج این میزان از نفرت، عدم وجود سازمان‌های مدنی در این جوامع بیشتر در خدمت دموکراسی نخواهد بود (کوپاشتاين و هنسِن<sup>۱</sup> ۱۹۹۸). حتی در دموکراسی‌های باثبات، این ایده که تشکیل‌یابی مدنی مطلقاً خوب است مورد تردید قرار گرفت (فولی<sup>۲</sup> و ادواردز<sup>۳</sup> ۱۹۹۶). زمانی که محتوای انجمن‌ها حامی دموکراسی باشد، یک شبکه متراکم حیات مدنی باعث ترویج کیفیت دموکراسی می‌شود. همان‌طور که یک تحلیل‌گر اخیراً اشاره کرده است، جوامع هم‌صدا می‌توانند ستون‌های یک جامعه مدنی پرشور باشند ولی این پرسش به‌طور اجتناب‌ناپذیری پیش می‌آید که این گروه‌ها چه نغمه‌ای می‌خوانند (ادواردز<sup>۴</sup> ۲۰۰۴، ۴۲). خیلی مهم است که آیا آن‌ها سرود ملی فرانسه را می‌خوانند یا سرود حزب نازی را.

### ۵. جامعه مدنی در مشارکت با دولت: حکمرانی بیشتر، حکومت کمتر

توانایی حاکمیت دولت ملت از بسیاری جهات مختلف به چالش کشیده می‌شود، از جمله از چشم‌انداز جامعه مدنی. ایده جان‌شین شهریوندی به جای عملکردها و ماموریت‌های دولت به آثار کلاسیک جامعه‌شناسی رهایی‌بخش قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم بازمی‌گردد. گروه جدیدی از نظریه‌پردازان و دانشمندان که تمرکززدایی از مدیریت دولتی را مطرح می‌کنند تا حدودی از این آثار کلاسیک الهام می‌گیرند. این تمرکززدایی حرکتی است از یک نوع مدیریت دولتی متمرکز ناکارآمد، دور از دسترس و فاقد همدلی به سوی یک سیستم حکومت چندسطحی دسترس‌پذیر، توانمندساز و یاریگر که ممکن است نظم کمتری داشته باشد. اما نظریه‌پردازان معاصر جامعه مدنی ادعا می‌کنند که پیچیدگی فزاینده، چالش‌هایی جدید را در برابر حکمرانی، دموکراسی و استقلال قرار می‌دهد که نظریه‌پردازان اجتماعی قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم آن‌ها را پیش‌بینی نکرده بودند. دولت ملت در برخی جبهه‌ها ناکافی به نظر می‌رسد. از نگاه برخی از تحلیل‌گران با توجه به اینکه سیاست‌های ملی و حتی منطقه‌ای در شرایط محلی و وابستگی متقابل بین‌المللی شکست می‌خورند، دولت ملت‌ها نمی‌توانند از عهده مسائل برآیند. دولت نمی‌تواند بدون کمک و میانجیگری انجمن‌های بخش غیردولتی خدماتش را ارائه دهد (کوهن<sup>۵</sup> و راجرز<sup>۶</sup> ۱۹۹۵، هرست<sup>۷</sup> ۱۹۹۴). برخی دیگر استدلال می‌کنند که مشکل به دموکراسی و حکومت مستقل مردمی مربوط است. مشروعیت مستلزم مشارکت بیشتر شهروندان و سهم بیشتر در تصمیمات مربوط به سیاست‌گذاری است. این امر به نوبه خود مستلزم تفویض اختیارات به انجمن‌های شهروندان است. بدین ترتیب، شهروندان حس اثربخشی و داشتن کنترل بر زندگی‌شان را تجربه خواهند کرد (فانگ<sup>۷</sup> ۲۰۰۴). اما برخی دیگر از جایگاه استقلال بحث می‌کنند. آنان هم دولت رفاه پدرمآبانه و هم ارائه خدمات را نفی می‌کنند و آن را مداخله‌گرانه، کنترل‌گرانه و ضدانسانی می‌دانند. پاسخ، مقررات‌زدایی نیست بلکه خودتنظیمی

1 Hanson  
2 Foley  
3 Edwards  
4 Cohen  
5 Rogers  
6 Hirst  
7 Fung

است. زمانی که شهروندان راه‌هایی بیابند تا خودشان مقررات را تنظیم کنند، آنان بنیانی برای استقلال و احترام به نفس خواهند یافت (هابرماس ۱۹۹۶؛ کوهن ۲۰۰۲). تمامی این سه دلیل به این امید منجر می‌شوند که جامعه مدنی به خانه‌ای برای فرم‌های جدید حکمرانی بدل شود.

گاهی جامعه مدنی بدون هیچ مداخله‌ای تقویت می‌شود. دولت صرفاً غایب است. امروزه فضاها و ابعاد هر چه بیشتری در حال پدیداری هستند که در آن‌ها پاسخ به پرسش «چه کسی مسئول است؟» مبهم است و در جایی که کسی مسئول نیست، فرم‌های جدیدی از حکمرانی امکان‌پذیر می‌شود. به عنوان مثال مارک وارن<sup>۱</sup> اشاره می‌کند که تمایزگذاری بین بخش‌های مختلف اغلب به این معنی است که «دولت دیگر در راس امور نیست بلکه به عنوان برجسته‌ترین نقطه از مذاکره در میان بخش‌های مختلف عمل می‌کند زیرا دولت بر منابعی کنترل ندارد که برای سازماندهی کنش جمعی بر آن‌ها وابسته باشد» (وارن ۲۰۰۲، ۶۸۵). از سوی دیگر، مدل‌های حکمرانی جدید گاهی پیروزی‌هایی برای شهروندان شناخته می‌شوند که به سختی به دست آمده‌اند. دولت اگر به عنوان یک دشمن شناخته نشود، حداقل به عنوان یک شریک ناخواسته شناخته می‌شود. کنشگران جامعه مدنی باید هوشیار باشند زیرا عاملان حکومتی «اغلب با مسئولیت‌های مشارکت راحت نیستند و دوباره می‌خواهند که ادارات خود را از محدودیت‌های سیاست‌ها برهانند یا آن‌ها را دوباره متمرکز سازند» (فانگ ۲۰۰۳، ۵۲۸). در نهایت اینکه دولت خود می‌تواند واگذاری مدیریت و حتی اختیار تصمیم‌گیری را آغاز کند. این امر محور اصلی مسیر راه سوم است که حامیان حقوق کارگری همچون آنتونی گیدنز (۲۰۰۰) از آن حمایت می‌کنند. در اینجا بر بازارها و دولت‌هایی تأکید می‌شود که بدون اینکه شهروندان مسئولیت‌ها را برعهده بگیرند، نمی‌توانند عملکرد خود را انجام دهند. اما برای اینکه شهروندان مسئولیت‌ها را برعهده بگیرند، نیاز دارند که انتظارات خود از دولت را تغییر دهند:

«باور به تقدم دولت ملت ... از عملکرد مسئولانه کنش‌گران غیردولتی جلوگیری می‌کند. این باور آنان را تشویق می‌کند تا انرژی خود را به یافتن راه‌هایی معطوف کنند که دولت‌های ملی خود یا دیگر دولت‌ها را به ارائه خدمات، حل یک بحران یا عمل به شیوه‌ای دیگر برای رسیدگی به یک مسأله خاص وادار کنند و نه اینکه به دنبال راه‌هایی باشند که گروه بتواند به طور مستقل عمل کند. این باور همچنین باعث تقویت تمایل سازمان‌ها به تفکر در چارچوبی باریک و در جهت منافع خودشان می‌شود به جای اینکه آنان مسئولیت پیامدهای گسترده‌تر اعمالشان را بپذیرند» (کلاو<sup>۲</sup> ۱۹۹۹، ۶). تفویض اختیار، برون‌سپاری به شخص ثالث و مشارکت و مدیریت شهروندان همه ریسک‌هایی را به وجود می‌آورند. خصوصی‌سازی، فقدان مسئولیت‌پذیری، اعتراض به پروژه‌ای نامطلوب تا صرفاً در محله خود معترضین انجام نشود<sup>۳</sup> و بوروکراتیزاسیون شخص ثالث تنها تعداد کمی از خطرات بالقوه شراکت جامعه مدنی با دولت هستند. زمانی که جامعه مدنی برخی عملکردهای دولت را برعهده می‌گیرد، مرزهای بین جامعه مدنی و دولت پیچیده می‌شود. مشکل زیاد مربوط به مداخله دولت نیست بلکه مشکل این است که ممکن است هنگامی که جامعه مدنی عملکردهای دولت را

1 Mark Warren

2 Clough

3 نه در حیاط پشتی من NIMBY

برعهده می‌گیرد، شبیه به دولت عمل کند و شبیه به دولت به نظر برسد (سوروکو<sup>۱</sup> ۲۰۰۳). اگر جامعه مدنی جایگزین دولت شود یا حتی شریک دولت شود، نقش جامعه مدنی به عنوان دیدبان دولت تضعیف می‌شود. درنهایت این مساله ممکن است به یک مصالحه اشاره داشته باشد: همان طور که از مفهوم‌سازی فضایی جامعه مدنی به عنوان سپهری که اشکارا جدا از دولت قرار می‌گیرد به سوی مفهوم‌سازی‌هایی از جامعه مدنی در مقابل دولت، سپس منتقد دولت و اکنون جایگزینی برای دولت یا شریکی برای دولت حرکت کردیم، رابطه‌ای هرچه دوستانه‌تر بین دولت و جامعه مدنی را دیدیم. شاید تکثرگرایی یک جامعه مدنی سالم بتواند تمامی این نقش‌های مختلف حیات ارتباطی را دربرگیرد. اما انجام این کار بدون منازعه یا تنش نامحتمل است.

## ۶. جامعه مدنی فراتر از دولت: جامعه مدنی جهانی

جامعه مدنی یک پدیده جهانی است. بسیاری از انجمن‌ها و سازمان‌های غیردولتی مرزهای دولت‌ها را درمی‌نوردند. اما نقش و اهمیت آنان چیست؟ اگر جامعه مدنی در غرب به عنوان سپهری جدا از دولت و اغلب در مخالفت با دولت پدید آمده باشد، می‌توان گفت که جامعه مدنی جهانی با پیشدستی از یک دولت لیبرال جهانی مبنی بر قانون اساسی و نه در پاسخ به آن (و قطعاً بدون حمایت چنین دولتی) پدید آمده است. نظریه‌پردازان جامعه مدنی از چیزی انتقاد می‌کنند که آن را «ملی‌گرایی روش‌شناسانه» می‌نامند. منظور آن‌ها از این اصطلاح تمایل ما به فکر کردن در چارچوبی ملی است و نه در دسته‌بندی‌های فراملی (کالدور<sup>۲</sup>، آنهایر<sup>۳</sup> و گلاسیوس<sup>۴</sup> ۲۰۰۳). این امر به‌خصوص در مورد دانشمندان علوم اجتماعی و دیگر پژوهشگرانی مصداق دارد که در پژوهش‌شان به مفاهیم در سطح ملی و داده‌هایی که در سطح ملی گردآوری شده‌اند، اعتماد می‌کنند. مشکل «ملی‌گرایی روش‌شناسانه» در مساله جامعه مدنی این است که درک ما از پدیده برای مقایسه کیفیت‌ها و کمیت‌های جامعه مدنی در کشورهای مختلف را محدود می‌سازد. درحقیقت، این استدلال این طور بیان می‌کند که برخی از جالب‌ترین پیشرفت‌های درون جامعه مدنی در میان گروه‌هایی اتفاق می‌افتند که خود را کاملاً از مرزهای سیاسی جدا می‌دانند.

دو مورد از برجسته‌ترین عناصر جامعه مدنی جهانی جنبش‌های اجتماعی مساله‌محور و سازمان‌های مردم‌نهاد هستند (کین<sup>۵</sup> ۲۰۰۳). جهانی‌سازی خود مسائلی را در برنامه‌های کاری کنشگران قرار داد که به‌وضوح از مرزها فراتر هستند: به عنوان مثال می‌توان از مین‌های زمینی، حقوق بشر، تغییرات اقلیمی، ایدز/اچ‌آی‌وی و مسئولیت‌پذیری شرکت‌ها نام برد (کالدور ۲۰۰۳، ۵۸۸). کنشگران با استفاده از اینترنت و با تاکید بر فعالیت‌هایی در سراسر جهان، شبکه‌هایی آزاد می‌سازند. این شبکه‌های کنشگران شکل مشخص و هیچ‌گونه ثابتی ندارند ولی به‌خصوص همزمان با نشست‌های نهادهای جهانی‌سازی اقتصاد از قبیل سازمان تجارت جهانی و جی ۸ تاثیر آن‌ها به‌شدت حس می‌شود.

1 Soroko  
2 Kaldor  
3 Anheier  
4 Glasius  
5 Keane

در کنار جنبش‌های اجتماعی و اغلب در نتیجه آن‌ها سازمان‌های مردم‌نهاد شکل می‌گیرند. مری کلدور<sup>۱</sup> سازمان‌های مردم‌نهاد را جنبش‌های اجتماعی رام شده می‌نامد. جنبش‌های اجتماعی موفق خود را به سازمان‌های مردم‌نهاد تثبیت شده تبدیل می‌کنند که به عنوان شرکای «قابل احترام» مذاکره‌گر به سیاست بازمی‌گردند. سازمان‌های مردم‌نهاد کنشگران کلیدی هستند، در حالی که جنبش‌های اجتماعی پیام‌آورانی کلیدی هستند. سازمان‌های مردم‌نهاد اغلب مرکزکشی‌های ایدئولوژیک درون جنبش‌های اجتماعی را بازتاب می‌دهند زیرا مشارکت‌کنندگان در این جنبش‌ها سازمان‌هایی تاسیس می‌کنند که دغدغه‌ها، منافع و تفسیرهای خاص آنان از مشکلات را بازتاب می‌دهند.

تعداد اندکی از پژوهشگرانی که به جامعه مدنی جهانی علاقه‌مند هستند، به شناسایی کنشگران قانع می‌شوند. بحث اصلی حول شناخت این پدیده است. برخی علاقه‌مندان استدلال می‌کنند که جامعه مدنی جهانی از یک منادی فرمی جدید از حکمرانی جهانی چیزی کم ندارد: «سیستمی از حکمرانی جهانی پدید آمده است که دولت‌ها و نیز نهادهای بین‌المللی را دربرمی‌گیرد. این سیستم یک دولت یکه نیست بلکه سیستمی از دولت‌ها است که با مجموعه‌ای از توافق‌ها، معاهده‌ها و قواعد با ویژگی‌های فراملی به هم نزدیک شده‌اند. این قواعد به میزان هرچه بیشتری بر اساس حمایت عمومی بنا می‌شوند که از طریق جامعه مدنی جهانی تولید شده‌اند و نه بر اساس توافق بین دولت‌ها... جامعه مدنی جهانی جایگاهی است که کنشگران، سازمان‌های مردم‌نهاد، نئولیبرال‌ها و همچنین گروه‌های مذهبی و گروه‌های ملی در آن ساکن هستند و در حمایت (یا علیه) توافقاتی که به تحولات جهانی شکل می‌دهند کمپین می‌کنند و در مورد این توافقات مذاکره و یا لابی می‌کنند» (کلدور ۲۰۰۳، ۵۹۰).

جامعه مدنی جهانی در وهله اول بر اساس مدل گفتگویی (یعنی از طریق یک سپهر عمومی جهانی) کار می‌کند. برجسته‌ترین سلاح و منبع این جامعه مدنی جهانی، تبلیغات است. دیدبان حقوق بشر کاری نمی‌کند جز افشای موارد نقض حقوق بشر. رسانه‌ها هدف اولیه اثرگذاری این سازمان هستند. اما جلب توجه جامعه جهانی و همراه ساختن جامعه جهانی در محکوم کردن موارد نقض حقوق بشر بر رفتار آنان تاثیر می‌گذارد. جان دریزک<sup>۲</sup> اشاره می‌کند که «سیاست‌های جامعه مدنی فراملی تا حدود زیادی به ایجاد تردید، انتقاد کردن و انتشار مطالب مربوط است». چنین فعالیتی می‌تواند «شرایط گفتگویی و توازن عناصر مختلف در ترکیب بین‌المللی گفتمان‌ها را تغییر دهد» (دریزک ۲۰۰۳، ۱۳۱). سلاح این جامعه مدنی تبلیغات است و شرکای گفتگویی اغلب سازمان‌های دولتی بین‌المللی دائمی (همانند یونسکو، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول) و جلسات و کمیسیون‌های بین‌المللی موقتی هستند. این موارد به تعبیری چیزی مشابه دولت می‌سازند، به‌ویژه به لحاظ ظرفیت این بخش در تولید و تدوین قوانین بین‌المللی و جهان‌شمول.

رایج‌ترین نقد این دیدگاه بر محور استدلالی مبنی بر نقصان دموکراسی است. درون دولت ملت‌های دموکراتیک، نهادهای نمایندگی میانجی رابطه بین جامعه مدنی و دولت هستند. این امر در سطح جهانی صدق نمی‌کند (حداقل هنوز این طور نیست). اگرچه جنبش‌های اجتماعی و کنش‌گری مردمی می‌توانند در شکل دادن به دموکراسی‌های

1 Mary Kaldor

2 John Dryzek

تثبیت شده و نیز دموکراسی‌های نوظهور نقشی محوری داشته باشند و در واقع درگذشته همین نقش را داشته‌اند، این امر مطلوب نیست که جنبش‌های اجتماعی جهانی و سازمان‌های مردم‌نهاد تنها منبع مسئولیت‌پذیری و بیان دموکراتیک باشند. دو نفر از منتقدان این مساله را بدین صورت بیان می‌کنند: «شهروندان به این یا آن سازمان جامعه مدنی به عنوان نماینده‌شان رای نمی‌دهند زیرا وجود سازمان‌های مردم‌نهاد در نهایت بازتاب‌دهنده اصول آن‌ها است و نه نمایندگی یک رای‌دهنده که ملزم باشند نسبت به منافع و تمایلات او واکنش داشته باشند» (اندرسون<sup>۱</sup> و ریف<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴، ۲۹). در واقع، جنبش‌ها و انجمن‌ها نقشی خلاق، انتقادی و نوآورانه در شکل دادن به دموکراسی‌ها دارند، به‌ویژه به این دلیل که آن‌ها از «امکان، التزام و در حقیقت وسوسه به اینکه خود را نماینده یا میانجی بدانند» رها هستند (اندرسون و ریف، ۲۰۰۴، ۳۰).

پدیداری جامعه مدنی جهانی پیش از پیدایش یک دولت جهانی و حاکمیت جهانی قانون در عمل معکوس توالی توسعه مدنی در غرب است. سازمان‌های مدنی جهانی یک هدف روشن واحد ندارند که تلاش کنند قدرت کسی را محدود سازند و از کسی سپهری از حمایت حقوقی مطالبه کنند. جامعه مدنی بدون داشتن یک دیگری مشخص که مرزهای مقابلش را تعیین کند، مرکززدایی شده است. مشکل مرز هم درونی و هم بیرونی است. نه تنها دولتی به عنوان نقطه مقابل وجود ندارد، بلکه به نظر می‌رسد که جامعه‌ای هم وجود نداشته باشد. حتی حامیان جامعه مدنی جهانی اشاره می‌کنند که به دلیل «ضعف پیوندهای اجتماعی که از ملت، نژاد و جنسیت فراتر می‌رود» هنوز زود است که در مورد جامعه مدنی جهانی صحبت کنیم (فالك<sup>۳</sup>، ۱۹۹۹، ۱۳۶). این امر به خودی خود باعث بی‌معنی شدن مفهوم جامعه مدنی جهانی نمی‌شود و به این معنی نیز نیست که جامعه مدنی جهانی قدرتی ندارد بلکه به این معنی است که جامعه مدنی جهانی مفهومی است که تا حدود زیادی می‌توان گفت که شکل مشخصی به خود نگرفته است و اغلب بار هنجاری بیش از حدی را بر شانه گرفته است.

به‌رغم تشویق ما به اینکه خارج از چارچوب دولت ملت فکر کنیم، جامعه مدنی جهانی هنوز نمی‌تواند از دولت و دولت ملت جدا شود. خانه و دفتر مرکزی اکثریت قریب به اتفاق سازمان‌ها، انجمن‌ها و جنبش‌هایی که جامعه مدنی جهانی را تشکیل می‌دهند، در کشورهایی هستند که به آن‌ها حمایت و پیش‌بینی‌پذیر بودن یک نظام حقوقی لیبرال ریشه‌دار را ارائه می‌کنند.

ما به جایی بازگشتیم که مسیرمان را از آن جا آغاز کرده بودیم یعنی جامعه مدنی به عنوان سپهری از آزادی که در چارچوب قضایی تبیین شده است و مورد حمایت قرار گرفته است. حتی «پسادولتی»ترین مفهوم‌سازی‌ها از جامعه مدنی تا حدودی به آزادی‌هایی بستگی دارند که تنها می‌توانند توسط دولت تضمین شوند. شکی نیست که جامعه مدنی جهانی و نیز جامعه مدنی محلی به شکل‌های مختلف مهمی به تلاش خود در جهت محدود ساختن، به چالش کشیدن و منضبط ساختن دولت ادامه خواهند داد ولی به نظر نمی‌رسد که آن‌ها در آینده‌ای نزدیک جایگزین دولت شوند.

1 Anderson

2 Rieff

3 Falk





## جامعه مدنی و دولت

مجموعه بنیان‌های نظری - تاریخی توانمندسازی حاکمیت و جامعه - ۷

کد گزارش: ۱۵۷ - شماره مسلسل: ۱۴۰۰۵

نویسندگان: سیمونه چمبرز، جفری کوپاشتاين

مترجم: بهنام ذوقی رودسری

مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه جهاد دانشگاهی

